شيوه فرهنگى تقابل و مبارزه مسلمانان با فتنه‏ گران از منظر نهج‏ البلاغه

معرفت سال بيستم ـ شماره 167 ـ آبان 1390، 47ـ60

عليرضا طبيبى\*

قدرت‏ اللّه حسنى\*\*

چكيده

يكى از مسائلى كه ممكن است در جامعه اسلامى به وقوع بپيوندد «فتنه» است. بخصوص به دليل آنكه شرايط زيست و ادامه حيات براى نفاق در جامعه دينى آماده‏تر است، فتنه نيز بيشتر گريبان‏گير جوامع اسلامى است. البته در اين پژوهش معناى سياسى فتنه مدنظر است كه معمولاً به منظور ضربه زدن به پيكره نظام سياسى و يا براندازى نظام‏هاى سياسى ـ اسلامى به وقوع مى‏پيوندد. مسئله مورد بحث در اين مقاله، شيوه فرهنگى تقابل و مبارزه مسلمانان با فتنه‏گران از منظر نهج‏البلاغه است. هدف از آن نيز ارائه مؤثرترين شيوه و كارآمدترين روش در مقابله با افراد فتنه‏گر است. بر اين اساس، اگر جامعه از غناى فرهنگى برخوردار باشد، كمتر در معرض آسيب قرار مى‏گيرد.

روش تجزيه و تحليل اطلاعات در اين پژوهش، توصيفى ـ تحليلى است و شيوه گردآورى اطلاعات اسنادى است.

كليدواژه‏ها: امام على عليه‏السلام، نهج‏البلاغه، فتنه، فرهنگ، نفاق، تقابل.

مقدّمه

در قرآن و روايات مى‏توان به راه‏هاى گوناگونى براى مقابله با فتنه‏گران دست يافت، اما با توجه به اولويت شيوه فرهنگى، مقاله حاضر به دنبال تبيين اين شيوه است؛ زيرا اگر فرهنگ جامعه اسلامى اصلاح شود و مطابق رهنمودهاى آيات و روايات تبيين گردد و ارزش‏هاى اسلام، باورهاى درونى مردم مسلمان شود، هر نوع خطرى، بخصوص فتنه را كه از كفار و دشمنان خارجى به مراتب خطرناك‏تر است، مى‏توان به راحتى خنثى نمود. از اين‏رو، با توجه به اهميت موضوع در مكتب اسلام و با توجه به اينكه در اين زمينه پژوهش قابل توجهى صورت نگرفته، اين مقاله موضوع مذكور را بر اساس سخنان حكيمانه حضرت على عليه‏السلام و در راستاى تقويت بنيان‏هاى فرهنگ دينى بررسى و ارائه مى‏نمايد.

نوآورى اين پژوهش در اين است كه براى نخستين بار تقابل فرهنگى با فتنه‏گران را در نهج‏البلاغه بررسى كرده و با نگرشى جامع و كامل به موضوع، شيوه‏اى جديد و مؤثر در مورد مقابله با فتنه‏گران تنظم و ارائه نموده است.

پرسش‏هاى اصلى تحقيق عبارتند از:

1. صورت‏هاى گوناگون برخورد افراد با فتنه چيست؟

2. تقويت و ايمن‏سازى جامعه در مقابل فتنه‏گران چگونه به دست مى‏آيد؟

3. چگونه مى‏توان موقعيت فتنه‏گران را در جامعه تضعيف نمود؟

سؤال‏هاى فرعى پژوهش حاضر عبارت‏اند از:

1. افرادصاحب‏بصيرت‏وفاقدبصيرت‏چه‏كسانى‏هستند؟

2. عواملى مانند تقوا، تمسك به قرآن و اهل‏بيت عليهم‏السلام و... تا چه حد در تقويت بنيان‏هاى فرهنگى جامعه مؤثرند؟

3. عواملى مانند افشاگرى و ترك رابطه و تذكرات روشنگرانه و... چه مقدار در تضعيف موقعيت فتنه‏گران مؤثر هستند؟

در اين مقاله سعى شده با استفاده از آموزه‏هاى نهج‏البلاغه براى همه سؤالات، اعم از اصلى و فرعى، پاسخ‏هاى متقن و محكم ارائه شود. اين پژوهش براى نخستين بار شيوه فرهنگى تقابل و مبارزه مسلمانان با فتنه‏گران از منظر نهج‏البلاغه را مورد بررسى قرار داده است و با تتبع فراوان و گسترده‏اى كه از سوى نگارندگان صورت گرفت هيچ اثرى با موضوع يادشده يافت نشد.

فتنه در لغت و اصطلاح

«فتنه» در فرهنگ‏هاى واژگانى به معانى مختلفى آمده است؛ از جمله در العين آمده است: «فَتن سوزاندن چيزى در آتش را گويند.»1 راغب اصفهانى نيز مى‏نويسد: «فتن داخل كردن طلا در آتش است تا خالص از ناخالصى آن آشكار گردد.»2

نگارنده كتاب التحقيق فى كلمات القرآن‏الكريم معناى ديگرى از فتنه را مطرح كرده و مى‏گويد: «آنچه موجب اختلال و اضطراب گردد فتنه ناميده مى‏شود كه داراى مصاديقى است؛ مانند اختلاف در ديدگاه‏ها، آزمايش، اموال، اولاد و... .»3 وى در بخش ديگرى از سخن خود مى‏گويد: «مفهوم سوزاندن، از ريشه فتنه و به معناى فتنه نيست، بلكه به لحاظ حصول اختلال و اضطراب در نظم شى‏ء سوخته‏شده است.»4 پس مى‏توان گفت: فتنه در معناى اختلال و اضطراب، مفهومى است عام كه معناى ديگرى همچون آزمايش و سوزاندن را دربر مى‏گيرد. ابن‏الاعرابى نيز مى‏گويد: فتنه به معناى كفر، اختبار، محنت، مال و اولاد، و اختلاف كردن مردم در رأى و تدبير به كار رفته است. از معانى ديگر آن عذاب، جنون، رسوايى، گناه و گمراهى است.5 فتنه در زبان فارسى بيشتر در مورد امتحان، گمراه كردن، و آشوب ميان مردم، كاربرد دارد و مورد استفاده قرار مى‏گيرد.6

در اصطلاح نيز براى فتنه معانى و تعاريف گوناگونى آمده است؛ مثل تباهى و فساد، شورش و طغيان، گمراه كردن و وسوسه كردن.7

تعريف فرهنگ

«فرهنگ» در لغت به معناى علم و دانش و معرفت و تعليم و تربيت و آثار علمى يك قوم و ملت است8 كه آداب، رسوم، اعمال و رفتار يك جامعه از آن نشأت مى‏گيرد.

فتنه فرهنگى فتنه‏اى است در راستاى استحاله فرهنگى و تغيير شاخصه‏هاى اصيل فرهنگى يك ملت؛ مثل تهاجم به فرهنگ غنى اسلام در دوران صدر اسلام و عصر امام على عليه‏السلام كه با ديدگاه‏هاى باطل و منحرف خوارج و امثال آنها رخ داد. طرز تفكر خوارج و روح انديشه آنان (جمود فكرى و انفكاك تعقل از تدين) در طول تاريخ اسلام به صورت‏هاى گوناگونى در داخل جامعه اسلامى رخنه كرده و همواره عده‏اى خارجى‏مسلك بوده و هستند كه شعارشان مبارزه با هر شى‏ء جديد است.9

صورت‏هاى گوناگون برخورد افراد با فتنه

با توجه به سخنان حضرت على عليه‏السلام، مى‏توان افراد را در مقابل فتنه‏ها به سه گروه تقسيم كرد. اين تقسيم‏بندى، با توجه به ويژگى و علت اصلى فتنه، يعنى اختلاط حق و باطل، صورت گرفته است. در ادامه با ذكر شواهدى از بيانات آن حضرت، به بررسى اين سه گروه مى‏پردازيم.

1. حق‏طلبان صاحب بصيرت و بينش

اين دسته از افراد كسانى هستند كه توانايى تشخيص حق از باطل را دارا مى‏باشند؛ به اين معنا كه اطلاعات و معارف عميقى درباره هريك از اين دو مفهوم دارند. اين گروه آنهايى هستند كه علاوه بر شناخت حق و باطل، به درجه صاحب‏نظرى درباره حق و باطل هم نايل آمده‏اند و از اين‏رو، در برابر فتنه‏ها، با اتكا به نيروى بصيرت و بينش مى‏توانند دست باطل را در لباس حق شناسايى كرده و آن را به مردم بشناسانند. حضرت على عليه‏السلام در خطبه‏اى در نهج‏البلاغه درباره خود چنين مى‏فرمايند: «به خدا سوگند، درون باطل را مى‏شكافم تا حق را از پهلويش بيرون كشم.»10 آن حضرت همچنين درباره مرز طريق حق و باطل مى‏فرمايد: «شبهه را به اين دليل شبهه نامند كه حق را شباهت دارد. اما نور هدايت‏كننده دوستان خدا در شبهات، يقين است، و راهنماى آنان، مسير هدايت الهى است.»11

علّامه جعفرى درباره شبهه مى‏نويسد: «دو نوع شبهه وجود دارد: شبهه‏هاى طبيعى و شبهه‏هاى عمدى.»12 ايشان در ادامه، براى شبهه طبيعى مثالى ذكر مى‏نمايد: «حرارت يك پديده‏اى است قابل لمس. ما دست فردى را لمس مى‏كنيم؛ مى‏بينيم حرارت دستش زيادتر از حرارت معمولى است. اين حرارت ممكن است معلول تماس طولانى دست با گرماى آفتاب باشد، و يا معلول تب و امثال اين علل. حال اگر ما با تفكر بخواهيم به يكى از اين علت‏ها اشاره كنيم و خطا باشد، ما در قضاوت درباره آن حرارت قطعا به اشتباه خواهيم افتاد. در اين نوع از شبهات، مادامى كه تقصيرى در تشخيص حق صورت نگيرد، تنها ضررى كه خواهيم ديد، ضرر محروميت از حق است.»13

نوع دوم، القاى شبهه و مشتبه ساختن عمدى حقايق است. اين نوع از شبهه، يكى از دلايل خباثت و پليدى تبهكاران است و علاوه بر ضرر عمدى محروميت از حق كه به انسان‏هاى ناآگاه وارد مى‏شود، عامل سقوط به وجودآورنده شبهه را نيز فراهم مى‏سازد. اما اولياءاللّه در موقعيت‏هاى شبهه‏ناك با روشنايى يقين حركت مى‏كنند و راهنماى آنان، مسير هدايت الهى است. نور و يقين بزرگ‏ترين عامل روشنايى انسان در تاريكى‏هاى شبهات براى اولياءاللّه است و مقصود از يقين، آن حالت نورانى روح است كه از به كار بستن عقل سليم و عمل به نداهاى سازنده وجدان و التزام بر پيمانى است كه با خداى سبحان بسته شده است.14 اين نورانيت با زيادى علم و كوشش‏هاى بى‏اساس به وجود نمى‏آيد، بلكه در روايتى آمده است: «اين نورى است كه به يك بنده عطا مى‏شود.»15 چنين فردى، در موقع تاريكى و شبهات، حيرت‏زده و ناتوان نمى‏ماند؛ زيرا براى رسيدن به مقام والاى اخلاص حتما مجاهدت‏هاى خالصانه ضرورت دارد. قرآن كريم در اين زمينه مى‏فرمايد: «كسانى كه در راه ما تلاش و مجاهده كنند، قطعا راه‏هاى خود را به آنان مى‏نمايانيم و آنها را هدايت مى‏كنيم.» (عنكبوت: 69) اين است موقعيت انسان‏هاى رشديافته در برابر تاريكى‏ها و شبهات؛16 انسان‏هاى صاحب‏بصيرت و بينايى كه نه تنها در فتنه‏ها گمراه نمى‏شوند، بلكه اصلاً حضورشان در جامعه براى نجات بشر از گمراهى‏ها و فتنه‏هاست.

2. حق‏طلبان فاقد بصيرت و بينش

اين دسته از افراد به دليل نداشتن اطلاعات عميق و كافى از حق و باطل، و داشتن آگاهى سطحى از دين حق، در برخورد با فتنه‏ها، فريب باطل حق‏نما را خورده و آن را حق تلقّى مى‏كنند؛ از اين‏رو، جذب آن مى‏شوند. خوارج نهروان را مى‏توان جزو اين دسته به شمار آورد. ايشان در مقابل فتنه‏اى كه توسط معاويه و عمروعاص ايجاد شده بود، به دليل كج‏فهمى از دين و نشناختن قرآن حقيقى، به دوام و رشد فتنه كمك كردند. حضرت على عليه‏السلامبارها در سخنان خود به اين مطلب اشاره كرده‏اند.17

حارث‏بن حوط از جمله اين افراد بود. وى به امام عرض كرد: آيا تو فكر مى‏كنى كه من اصحاب جمل را گمراه مى‏شمارم؟ حضرت فرمود: «اى حارث، همانا تو كوته‏نظرى كردى و زير پايت را ديدى و بالاى سرت را نديدى و تعمق نكردى. به خاطر اين، تو سرگردانى، و تو حق را نشناختى‏تابتوانى‏كسى‏راكه‏دم‏از حق مى‏زند بشناسى، و همچنين باطل را نشناختى تاپيروان‏باطل را بشناسى.»18

3. افراد سودجو

اين دسته از افراد از برافروختن آتش فتنه نفع مى‏برند و از اين‏رو، عمدا با فتنه‏انگيزان همراه شده و طرف باطل را مى‏گيرند، هرچند كه مى‏دانند حق چيست و كدام است. طلحه و زبير را مى‏توان در اين دسته جاى داد. زمانى كه معاويه براى پيشبرد مقاصد خود (غصب خلافت و به دست آوردن قدرت و حكومت)، شبهه قتل عثمان را مطرح كرد و على عليه‏السلام را عامل قتل معرفى نمود، اين دو نفر چون منافع خود را در ايجاد اين فتنه مى‏ديدند ـ با وجود اينكه خود در قتل عثمان بيشتر در معرض اتهام بودند و مى‏دانستند حضرت درصدد نجات عثمان بوده است ـ طرف معاويه (باطل) را گرفتند و در مقابل حضرت ايستادند.19 در ذيل، به برخى از افراد سودجو كه در فتنه‏ها عليه حكومت حضرت على عليه‏السلاماقدام كردند اشاره مى‏كنيم.

وقتى حضرت على عليه‏السلام در نامه‏اى به جرير نوشت: از معاويه بيعت بگير و اگر بيعت نكرد باز گرد، در اين فرصت، معاويه هم به عمروعاص نامه نوشت. عمرو پس از مشورت با فرزندانش، خادمى به نام وردان را كه بسيار زيرك بود فراخواند و به او گفت: وردان احتياط كن! وردان گفت: دنيا و آخرت بر قلب تو هجوم آورده‏اند. با على بودن، آخرت و با معاويه بودن دنيا را در پى دارد. پس در خانه‏ات بنشين، اگر اهل دين پيروز شدند، در پرتو دين آنان زندگى كن و اگر اهل دنيا پيروز شدند از تو بى‏نياز نيستند. عمرو تصميم گرفت در كنار معاويه بماند و پس از مشورت با معاويه، براى مردمان مكه و مدينه چنين نوشت: «شكى نيست كه على، عثمان را كشته است و دليل آن نيز اين است كه كشندگان عثمان نزد وى مى‏باشند. ما خواهان خون عثمان هستيم. على بايد كشندگان عثمان را به ما تحويل دهد. ما نيز آنان را بر طبق حكم خدا خواهيم كشت. اگر آنان را به ما تحويل داد، از او در مى‏گذريم و كار خلافت را براى تعيين خليفه به شوراى مسلمانان واگذار مى‏كنيم، بر همان مبنايى كه عمربن خطاب قرار داده بود. ما هيچ‏گاه جوياى چنددستگى نبوده‏ايم؛ پس ما را يارى دهيد كه خدا شما را رحمت كند، از خانه‏هاى خود بيرون آييد.»20

تقويت و ايمن‏سازى جامعه در مقابل فتنه‏گران

براى تقويت جامعه و واكسينه كردن آن در مقابل فتنه‏گران، عوامل بسيارى مؤثرند. اين عوامل هرچه بيشتر در جامعه رسوخ پيدا كنند، اثرات فتنه‏گرى را بيشتر و آسان‏تر از بين مى‏برند. در ذيل، به برخى از اين عوامل اشاره مى‏شود:

1. تقوا

يكى از علل وقوع فتنه تبعيت از هواى نفس است. حضرت على عليه‏السلام در اين‏باره مى‏فرمايند: «انما بدءُ وُقوعِ الفِتَن اهواءُ تُتَبِّع ...»؛21 همانا سرمنشأ و آغاز پيدايش فتنه، هوا و هوس‏هايى است كه پيروى مى‏شود. ايشان در جايى ديگر مى‏فرمايد: «الهوى مطيةُ الفتن»؛22 هوا و هوس مركب فتنه‏هاست.

انسان با وجود شناخت حق و باطل ـ كه عدم آن، خود يكى ديگر از علل بروز فتنه است ـ در بسيارى از موارد دچار وهم مى‏شود و باطل را حق مى‏پندارد. علت اين مسئله، شهوات و خواهش‏هاى نفسانى است كه ديده عقل را غبارآلود مى‏كند. در چنين حالتى، انسان قادر نيست حق و باطل را از هم بازشناسد. در اين‏گونه موارد، انسان نيازمند ديده و درك نيرومند، روشن‏بينى شگرف و نورانيت فوق‏العاده‏اى است تا به يارى آن، ديده‏اش حقيقت‏ياب شود. اين قوه نيرومند و بصيرت‏بخش «تقوا» است.

در معناى «تقوا» از اميرمؤمنان على عليه‏السلام روايات فراوانى نقل شده است؛ از جمله: «تقوا استوارترين دژ و نگهدارنده‏ترين جان‏پناه است.»23 پس تقوا همچون سپرى محكم است كه انسان را در هنگامه گناه و در محيط‏هاى آلوده، محافظت و نگه‏دارى مى‏كند. حال بايد گفت: همچنان‏كه «تقوا» انسان را از بسيارى آلودگى‏ها و گناهان محافظت مى‏كند، در هنگامه وقوع فتنه‏ها و به هنگام پوشيده شدن مسير حق با غبار تيره‏گون ضلالت، او را از گرفتار آمدن در تاريكى فتنه‏ها نگه مى‏دارد. آن حضرت در جاى ديگر ضمن بيان آيه «وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجا»(طلاق: 2) (هر كس خداترس شود، خدا راه بيرون شدن از گناهان و بلا و حوادث سخت عالم را بر او مى‏گشايد)، تقوا را باعث رهايى از فتنه معرفى مى‏كند: «آگاه باشيد! آن كس كه تقوا پيشه كند و از خدا بترسد، از فتنه‏ها نجات مى‏يابد و با نور هدايت از تاريكى‏ها مى‏گريزد.»24 در خطبه‏اى در نهج‏البلاغه نيز بر نقش تقوا در نجات انسان از شبهه‏ها تأكيد شده است: «كسى كه عبرت‏ها براى او آشكار شود و از عذاب آن پند گيرد، تقوا و خويشتن‏دارى او را از سقوط در شبهات نگه مى‏دارد.»25

قرآن كريم نيز در اين زمينه مى‏فرمايد: «اى اهل ايمان، اگر خداترس و پرهيزگار شويد، خدا به شمافرقان مى‏بخشد و گناهانتان را بپوشاند و شما را بيامرزد.» (انفال: 29) در اين آيه، به برخى از آثار و نتايج تقوا اشاره شده كه نخستين آنها بصيرت در فهم و تشخيص حق از باطل است.

حضرت على عليه‏السلام در خطبه‏اى در مورد نقش تقوا براى مقابله با فتنه مى‏فرمايد: خداوند متعال شما را به تقوا وصيت فرموده و آن را نهايت رضا و غايت مطلوب خود از مخلوقاتش قرار داده است. پس براى خدا تقوا پيشه كنيد؛ زيرا در پيشگاه او هستيد و پيشانى‏هاى شما در دست اوست. هر كس تقواى الهى پيشه نمايد، خداوند راه نجات از فتنه را براى او هموار مى‏كند.»26 اگر جامعه به چنين سلاحى محكم مجهز شود، فتنه‏گران هرگز توان مقابله با آنان را نخواهند داشت. تقوا مانع دنياگرايى انسان مى‏شود و او را همواره به منزل آخرت راهنمايى مى‏كند و ارزش‏هاى والايى در مقابل او قرار مى‏دهد كه يكى از آنها راه نجات از فتنه است.

2. تمسّك به قرآن

بدون شك، قرآن كريم بيرون‏برنده انسان از تاريكى‏ها و ضلالت‏ها، و راه‏برنده او به سوى روشنى و نور است و به عنوان كتابى هدايت‏آفرين و سعادت‏بخش،يكى‏از مهم‏ترين راه‏هاى‏رهايى‏انسان‏ازتاريكناى‏فتنه‏ها نيز به شمار مى‏رود.

امام على عليه‏السلام در وصف قرآن چنين مى‏فرمايند: «اين قرآن هدايت‏كننده‏اى است كه گمراه نمى‏سازد... كسى با قرآن همنشين نشد، مگر آنكه بر او افزود يا از او كاست، در هدايت او افزود و از كوردلى و گمراهى‏اش كاست... پس درمان خود را از قرآن بخواهيد و در سختى‏ها از قرآن يارى بطلبيد، كه در قرآن درمان بزرگ‏ترين بيمارى‏ها، يعنى كفر و نفاق و سركشى و گمراهى است.»27

همچنين در خطبه‏اى در اين‏باره آمده است: «قرآن راهى است كه رونده آن گمراه نگردد، جداكننده حق و باطلى است كه درخشش برهانش خاموش نگردد... نورى است كه با آن تاريكى يافت نمى‏شود، ريسمانى است كه رشته‏هاى آن محكم... و توان و قدرتى است براى آنكه قرآن را راه و رسم خود قرار دهد... عامل پيروزى است بر آن كس كه با آن استدلال كند... و نشانه هدايت است براى آن كس كه در او بنگرد، سپر نگه‏دارنده است براى آن كس كه با آن خود را بپوشاند.»28

خداى متعال در بسيارى از آيات، قرآن را مايه هدايت مؤمنان، پارسايان و تقواپيشگان دانسته و از آن به عنوان «شفا و رحمت» براى مسلمانان ياد مى‏كند. براى مثال در آيه‏اى مى‏فرمايد: «وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاء وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» (اسراء: 82)؛ و ما آنچه را براى مؤمنان مايه رحمت و درمان است از قرآن نازل مى‏كنيم، ولى ستمگران را جز زيان نمى‏افزايد.

از اين‏روست كه حضرت على عليه‏السلام به هنگام بروز فتنه‏ها، مسلمانان را به پناه بردن به قرآن وصيت كرده‏اند تا با تدبّر و پيروى از آن، راه حقيقت را بيابند و خود را از افتادن در گمراهى فتنه مصون دارند. زمانى كه بنى‏اميه با تهمت‏هاى فراوان، آن حضرت را در خون عثمان شريك دانستند و در تدارك فتنه‏اى بزرگ بودند، حضرت فرمودند: «شبهات را بايد در پرتو كتاب خدا، قرآن، شناخت.»29 پس مى‏توان با توجه به مطالب فوق، تمسّك به قرآن را به عنوان راه رهايى و رستگارى انسان به ويژه در هنگامه وقوع فتنه‏ها دانست. به رغم اينكه قرآن كتابى آسمانى و وحيانى است و از عمق و ژرفايى شگرف برخوردار است، ولى چون براى هدايت انسان‏هاى زمينى ـ با همه تفاوتى كه در استعدادها و قابليت‏هايشان وجود دارد ـ نازل گشته است، از گيرايى و سادگى ويژه‏اى برخوردار است، به گونه‏اى كه تمام انسان‏ها با وجود تفاوت در دانش و استعدادشان، اگر جوياى فهم آن باشند، مى‏توانند آن را دريابند و در زندگى به كار گيرند. با وجود اين، با نگاهى گذرا به گذشته تاريخ اسلام، ديده مى‏شود كه گاه مسلمانان با وجود اينكه آيات قرآن را بر لب داشتند و بر خواندن و حفظ كردن آن از يكديگر سبقت مى‏جستند، اما از مسير هدايت منحرف گشته، به پرتگاه گمراهى و ضلالت غلتيدند.

3. پيروى از اهل‏بيت عليهم‏السلام

در قسمت قبل بيان شد كه براى تمسّك به قرآن، كه از راه‏هاى رهايى از تنگناى فتنه‏هاست، بايد بيش از هر چيز راه ورود به قرآن و فهم آن را پيدا كرد و از آن وارد شد. حال بايد ديد راه چيست و در فهم آيات قرآن و تمسّك به آن، به چه كسانى بايد مراجعه كرد. حضرت على عليه‏السلام در خطبه‏اى چنين مى‏فرمايد: «انديشمند با چشم دل است كه پايان كار خويش را مى‏بيند، و فراز و نشيبش را بازمى‏شناسد، ديروز دعوتگرى دعوت كرد و اينك نگهبانى پاسدار آن دعوت است. پاسخگوى آن دعوت باشيد و پيرو اين پاسدار. واقعيت اين است كه مردم اين روزگار در امواج فتنه‏ها غوطه‏ور شدند، و بدعت‏ها را بر سنت‏ها برگزيدند. مؤمنان به ناگزير گوشه گرفتند و خاموش گشتند، و گمراهانى كه بعثت را دروغ مى‏انگاشتند زبان گشودند. در حالى كه ياران راستين پيامبر، و تن‏پوش زيرين او، و نيز خزانه‏داران علوم و معارف وحى و درهاى ورود به آنها ماييم، و جز از در، به خانه‏ها، نبايد اندر شد. هر كه جز از در به خانه‏اى درآيد، به حق دزدش نامند.»30

چون قرآن نيازمند به تفسير و تبيين دايمى است، پيامبر نيز بارها و بارها حق را به همراهان دائمى قرآن واگذار نموده است. حديث ثقلين يكى از اين موارد است. در قرآن نيز به همراهان دايمى قرآن اشاره شده است: «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ.»(نحل: 43؛ انبياء: 70) اهل ذكر يعنى: اهل قرآن. مردم بعد از رحلت پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهچگونه مى‏توانند به اين آيه عمل كنند؟ اگر بعد از پيامبر، اهل ذكر وجود نداشته باشد، اين آيه لغو خواهد بود و لغو در حكيم راه ندارد، بلكه آنهايى گرفتار لغو و هواپرستى شدند كه نسبت هذيان به پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله دادند و نخواستند و نگذاشتند جايگاه اهل ذكر در جامعه تثبيت شود. امام صادق عليه‏السلاممى‏فرمايد: «مردم به شناسايى ما و مراجعه به ما و تسليم شدن (در برابر دستورات و گفتار ما ائمه) مأمورند.» سپس در ادامه، فرمود: «اگرچه روزه بگيرند و نماز گزارند و گواهى دهند كه معبودى جز خداى يگانه نيست، ولى پيش خود فكر كنند كه به ما مراجعه نكنند، به همين گفتار مشركند.»31

از اين‏رو، حضرت، در سخنان متعددى، در هنگام وقوع فتنه‏ها، افراد را به پيروى از اهل‏بيت عليهم‏السلام فرامى‏خوانند؛ از جمله در خطبه‏اى كه بعد از فتنه سقيفه بيان فرمودند چنين مى‏گويند: «اى مردم، امواج فتنه‏ها را با كشتى‏هاى نجات در هم بشكنيد، و از راه اختلاف و پراكندگى بپرهيزيد و تاج‏هاى فخر و برترى‏جويى را بر زمين نهيد.»32 كشتى نجات، كشتى محكم و بزرگى است كه توانايى شكافتن امواج و رساندن سرنشينان به ساحل نجات را دارد. با نشستن در كشتى نجات مى‏توان از امواج پرتلاطم درياى فتنه رها شد.

در حديثى از رسول اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله، كه ميان علماى اسلام متواتر است، آمده: «مثل اهل‏بيت من در ميان امتم همانند كشتى نوح است. هر كه در آن سوار شد نجات پيدا كرد و هر كه در آن پناه نبرد غرق شد.»33

پيشوايان معصوم عليهم‏السلام از آن‏رو كه از خاندان وحى و نبوت‏اند و به فرموده حضرت على عليه‏السلامدين را چنان‏كه سزاوار است دانستند و به آن عمل كردند،34 گفتار و كردارشان الگويى است عينى و عملى در تمسّك به قرآن و نجات از فتنه‏هاى ناهمگون و هلاك‏كننده‏اى كه همواره ايمان و باورهاى دينى مسلمانان را تهديد مى‏كند. از اين‏روست كه حضرت خطاب به مردمى كه در بدعت‏ها و شبهات گرفتار آمده‏اند مى‏فرمايد: «مردم، كجا مى‏رويد؟ چرا از حق منحرف مى‏شويد؟ پرچم‏هاى حق و نشانه‏هاى آن آشكار است... چرا سرگردانيد، در حالى كه عترت پيامبر شما در ميان شماست. آنان زمام‏داران حق و يقينند.»35 با استفاده از اين بيانات نورانى حضرت على عليه‏السلام درمى‏يابيم كه از متقن‏ترين راه‏هاى رهايى از فتنه‏ها تمسّك به اهل‏بيت عليهم‏السلام و عدم فاصله گرفتن از اين بزرگواران است.

4. بصيرت و هوشيارى

برخى گفته‏اند: بصيرت معرفت و اعتقاد حاصل‏شده در قلب، نسبت به امور دينى و حقايق امور است. قرآن كريم مى‏فرمايد: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَواْ إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُواْ فَإِذَا هُم مُبْصِرُونَ»(اعراف: 201)؛ چون اهل تقوا را از شيطان وسوسه و خيالى به دل فرا رسد، همان دم خدا را به ياد آورند و همان لحظه بصيرت و بينايى پيدا كنند. در اينجا، معناى اصطلاحى بصيرت موردنظر است.

اميرمؤمنان على عليه‏السلام، ضمن ايراد خطبه‏اى و به هنگام ترسيم فضاى فتنه‏خيز و ظلمت‏برانگيز جامعه كه در آن رشته دين گسسته مى‏شود و استوارى باورها و انديشه‏ها متزلزل مى‏گردد و مردم بر اثر آميختگى رأى درست و نادرست، راه گمراهى پيش مى‏گيرند و...، تنها از اين ميان، از دسته‏اى نام مى‏برد كه مى‏توانند از تاريكناى شبهه‏آفرين و ضلالت‏گستر «فتنه» بگريزند و اين دسته زيركان و هوشيارانند: «فتنه‏هايى كه افراد زيرك از آن بگريزند.»36

افراد بصير و عاقل نه تنها از افتادن در ورطه فتنه و پيوستن به جرگه فتنه‏انگيزان گريزانند، بلكه درصدد ستيزه و مبارزه با آن برمى‏آيند و طبيعى است كه در اين راه هم دچار بلا و سختى خواهند شد: «و كسى كه بصيرت داشته باشد، سختى آن فتنه‏ها دامنگيرش مى‏شود.»37

5. پيروى از رهبرى خردمند

يكى از مهم‏ترين و مؤثرترين راه‏هاى مبارزه و تقابل فرهنگى با فتنه، كه انسان در سايه آن مى‏تواند از افتادن در ورطه فتنه‏ها در امان بماند، داشتن رهبرى خردمند و از آن مهم‏تر، تبعيت افراد جامعه از آن رهبر است. حضرت على عليه‏السلام هنگامى كه با لشكريانش از مدينه به بصره حركت مى‏كردند، طى نامه‏اى اهل كوفه را از حوادث سياسى و مسائل جارى آگاه نمودند و آن‏گاه آنها را به تبعيت و ملازمت با رهبرى براى جهاد با دشمن فتنه‏گر فراخواندند: «آگاه باشيد! مدينه مردم را يكپارچه بيرون راند و مردم نيز براى سركوبى آشوب از او فاصله گرفتند، ديگر حوادث آشوب به جوش آمد و فتنه‏ها بر پايه‏هاى خود ايستاد. پس به سوى فرمانده خود بشتابيد و در جهاد با دشمن، بر يكديگر پيشى بگيريد.»38 اگر مردم جامعه‏اى، صالح‏ترين افراد، يعنى رهبر را، درك نكنند و در موقعيت‏هاى خاص و بحرانى، مثل بروز فتنه‏ها، سستى و كندى نشان دهند، ديگر سلاح رهبرى پاسخگو نخواهد بود و اثر ندارد و جامعه دچار آشوب فتنه‏گران مى‏شود.

تخلف از فرامين رهبرِ بابصيرت و بينش، آثار شومى در پى دارد؛ مانند آنچه در جنگ صفين رخ داد. در اين جنگ، ياران على عليه‏السلامفريب قرآن‏هاى بر سر نيزه را خوردند و از دستور على عليه‏السلام به عنوان رهبر، مبنى بر ادامه جنگ تا پيروزى نهايى و شكست قطعى معاويه تخلف كردند. اين امر به ماجراى «حكميت» انجاميد كه در انتخاب حَكَم نيز به رهنمودهاى حضرت توجه نكردند. على عليه‏السلامانسان‏هاى زيرك و باهوش مانند مالك اشتر و ابن‏عباس را براى حَكَم معرفى كردند،39 اما آنها انسان بى‏كياست و بى‏تدبيرى همچون ابوموسى اشعرى را انتخاب كردند و نتيجه اين تخلف از دستورات رهبرى بصير و هوشيار، چيزى جز پيروزى فتنه‏گران نبود.

از جمله آثارى كه در نتيجه تبعيت از رهبرى جامعه به وجود مى‏آيد ـ كه خود عامل نگهدارنده در مقابل فتنه‏هاست ـ همان وحدت جامعه اسلامى است؛ زيرا اگر تمامى افراد جامعه از رهبرى خردمند كه راه صحيح برخورد با فتنه را مى‏داند پيروى كنند، تفرقه و پراكندگى از بين مى‏رود و وحدت و يكپارچگى بر جامعه حاكم مى‏شود.

حضرت على عليه‏السلام در خطبه‏اى خطاب به مردم كوفه، علت شكست كوفيان را عدم اطاعت از رهبرى، و علت پيروزى شاميان را وحدت در اطاعت از رهبرشان مى‏دانند و مى‏فرمايند: «به خدا، مى‏دانستم كه مردم شام به زودى بر شما غلبه خواهند كرد؛ زيرا آنها در يارى كردن باطل خود وحدت دارند و شما در دفاع از حق متفرقيد. شما امام خود را در حق نافرمانى مى‏كنيد و آنها امام خود را در باطل فرمان‏بردارند.»40

در پايان اين قسمت، به بيان ويژگى‏هاى رهبر اسلامى و چگونگى انتخاب او در سخنان حضرت اشاره مى‏شود: «اى مردم، سزاوارترين اشخاص به خلافت، آن كسى است كه در تحقق حكومتْ نيرومندتر و در آگاهى از فرمان خدا داناتر باشد، تا اگر آشوبگرى به فتنه‏انگيزى برخيزد، به حق بازگردانده شود و اگر سر باز زد، با او مبارزه شود. به جانم سوگند، اگر شرط انتخاب رهبر، حضور تمامى مردم باشد، هرگز راهى براى تحقق آن وجود نخواهد داشت، بلكه آگاهان داراى صلاحيت و رأى و اهل حل و عقد (خبرگان ملت) رهبر و خليفه را انتخاب مى‏كنند كه عمل آنها نسبت به ديگر مسلمانان نافذ است. آن‏گاه نه حاضران بيعت‏كننده حق تجديدنظر دارند و نه آنان كه در انتخابات حضور نداشتند، حق انتخابى ديگر را خواهند داشت.»41

6. پرهيز از مستى‏هاى نعمت

يكى از امورى كه زمينه‏هاى فتنه‏گرى و طغيان در جامعه را به وجود مى‏آورد، بى‏نيازى و رفاه بيش از حد است؛ چنان‏كه قرآن كريم در اين زمينه مى‏فرمايد: «إِنَّ الْإِنسَانَ لَيَطْغَى أَن رَّآهُ اسْتَغْنَى»(علق: 6و7)؛ همانا انسان همين طور كه خود را بى‏نياز ببيند، طغيان مى‏كند. از اين‏رو، يكى از راه‏هاى جلوگيرى و مبارزه با فتنه، مغرور نشدن از نعمت زياد و پرهيز از مستى‏هاى آن است. اميرالمؤمنين عليه‏السلام نيز در اين‏باره مى‏فرمايد: «از مستى‏هاى نعمت پرهيز نماييد.»42 نعمت‏هايى كه خداوند سبحان به بندگانش عنايت فرموده است براى همه كس نعمت تلقّى نمى‏شود. حتى كسانى هستند كه اگر همه امتيازات و نعمت‏هايى كه خداوند متعال براى همه انسان‏ها آفريده است به آنان بدهند، نه تنها شكرگزار آنها نمى‏باشند، بلكه مانند طلبكاران با اراده و مشيت خداوند به سيتز برمى‏خيزند و عالم طبيعت را مورد توبيخ قرار مى‏دهند كه چرا درباره آنان كوتاهى ورزيده است! اينان كسانى هستند كه مستى نعمت مغرورشان كرده و خالق هستى و كسى كه اين نعمت‏ها را به آنان عطا كرده فراموش كرده‏اند و به جاى شكرگزارى از خداوند متعال، راه طغيان‏گرى و انحراف و فتنه را در پيش گرفته‏اند. بنابراين، بايد از مغرور شدن به مال و منال و مقام و حتى سلامتى و غرق شدن در آنها پرهيز كرد كه هر قدر انسان در خوشى‏هاى دنيا فرو رود، ميزان لغزش و فريبش بيشتر است. «بدان، آنچه از مجموع آيات و اخبار ظاهر مى‏شود به حسب فهم ما، اين است كه دنياى مذمومه مركب است از يك امورى كه انسان را باز دارد از طاعت خدا و دوستى او و تحصيل آخرت. پس دنيا و آخرت با هم متقابلند. هر چه باعث رضاى خداى سبحان و قرب او شود، از آخرت است، اگرچه به حسب ظاهر از دنيا باشد؛ مثل تجارات و زراعات و صناعاتى كه مقصود از آنها معيشت عيال باشد براى اطاعت امر خدا، و صرف كردن آنها در مصارف خيريه و اعانت كردن به محتاجان و صدقات و باز ايستادن از سؤال مردم و غير آن، و اينها همه از آخرت است، اگرچه مردم آن را از دنيا دانند. و رياضات مبتدعه و اعمال ريائيه، گرچه با تزهد و انواع مشقت باشد، از دنياست؛ زيرا كه باعث دورى از خدا شود و قرب به سوى او نياورد، مثل اعمال كفار و مخالفان.»43 اگر على عليه‏السلام مى‏تواند در مقابل قدرتمندان و فتنه‏گران عرب بايستد و بگويد: «اگر همه عالم بر عليه من حركت كند، به آنها پشت نمى‏كنم»، براى اين است كه دنيا را طلاق گفته است و كفش پاره خود را بر حكومت ترجيح مى‏دهد، مگر در سايه آن حقى را باز ستاند، نه مقامى را به دست آورد و شهرتى پيدا كند.

7. عدم ورود ناآگاهانه در فتنه‏ها

ماجراجويان و فتنه‏انگيزان زبردست كه دست به ايجاد فتنه و آشوب مى‏زنند، بدون مهارت و هوشيارى و تدبير و آشنايى با انواع مكرپردازى‏ها اقدام به كار نمى‏كنند، بلكه ابتدا مهارت و تخصص فراوانى به دست آورده و همه جوانب و ابعاد دگرگون كردن اصول و قوانين و جريانات اصلى و فرعى حيات انسان‏ها را با كمال دقت درك مى‏نمايند و سپس آن را براى گمراه كردن مردم و ناتوان ساختن آنان به كار مى‏اندازند و در اين جريان، چنان مردم بيچاره و بينوا را در ابهام و تاريكى‏ها فرو مى‏برند و به وسيله انواع تبليغات، ديدگاه‏هاى آنان را خيره مى‏كنند كه گويى اين خود مردمند كه با آگاهى و اختيار تام رو به سقوط و نابودى مى‏روند.

قرآن كريم در آيه‏اى مى‏فرمايد: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا» (فصلت: 30)؛ كسانى كه گفتند پروردگار ما خداست و استقامت ورزيدند، با عقيده به خدا، حركت به سوى او و استقامت در راه حق و عدالت مى‏توان ابرهاى تيره فتنه را از جلوى چشم‏كنار زد و راه فروزان را پيدا نمود.

اميرالمؤمنين عليه‏السلام نيز در روايتى مى‏فرمايد: «پس نشانه‏ها و پرچم فتنه نباشيد و درفش بدعت نگرديد.»44

فتنه براى رشد و توانايى خود نياز به انسان‏هايى دارد كه وسيله رشد آن شوند، دست‏ها و دهانشان را در خدمت رواج فتنه و توانمند شدن فتنه‏گران قرار دهند. بدعت‏گزاران نياز به بدعت‏پذير دارند. بر اين اساس، مؤمنان در زمان‏هايى كه ابرهاى فتنه در آسمان قرار دارد و مردان فتنه‏گر در صحنه‏هاى اجتماعى مشغول فتنه‏گرى هستند، نبايد نيروهاى خود را در اختيار آنها قرار دهند و در صف فتنه‏گران قرار گيرند و بازوى فتنه و پذيرنده و اشاعه‏دهنده بدعت باشند؛ زيرا اگر افراد پيرو و فتنه‏پذير نباشند، فتنه‏گر و بدعت‏گزار سقوط خواهد كرد.

تضعيف موقعيت فتنه‏گران

1. تذكرات روشنگرانه

از آن‏رو كه ممكن است عده‏اى به خاطر تبليغات سوء دشمنان، اغفال شده و يا بر اثر فريب منحرفان و عدم آگاهى، در وادى نفاق و فتنه‏گرى قدم بگذارند، تذكرات روشنگرانه مى‏تواند موجب بيدارى آنها شود و غبار غفلت از وجودشان پاك نمايد. وظيفه اوليه هر انسان آگاه و مؤمن آن است كه حتى‏الامكان از دادن آگاهى و تذكرات بيداركننده به كسانى كه در دام فتنه‏گران افتاده‏اند، كوتاهى ننمايد. چه بسا اين تذكرات، آنان را از سرمستى غفلت، هوشيار كرده و از راهى كه رفته‏اند بازگرداند. يكى از تذكرات روشنگرانه كه در كلام امام تجلّى يافته، امر به معروف و نهى از منكر است:

1. كسى از امام عليه‏السلام مفهوم ايمان را پرسيد. حضرت در پاسخ فرمود: «ايمان تكيه بر چهار پايه دارد: صبر، يقين، عدل و جهاد؛ و جهاد بر چهار پايه تكيه دارد: امر به معروف، نهى از منكر، صداقت در هر جايگاهى، دشمنى با فاسقان. هر كه به معروف امر كند، مؤمنان را پشتوانه محكمى باشد، و آن كه از منكر نهى كند، منافقان را بينى بر خاك مالد.»45

2. افشاگرى

از شيوه‏هاى مبارزه فرهنگى با نفاق و جريان فتنه‏طلب، افشاگرى و تبيين عملكرد گذشته و حال آنان است. در اين شيوه كه توسط آگاهان جامعه اجرا مى‏شود، بايد به افشاى چهره‏هاى نفاق و فتنه‏گر دست زد تا مردم بهتر به ماهيت آنان پى ببرند و در نتيجه، در برابر خطرات اين گروه، هوشيارى خود را حفظ نمايند و از افتادن در دامنشان مصون بمانند.

آيات بسيارى درباره افشاگرى وجود دارد. از جمله در آيه‏اى مى‏فرمايد: «لاَّ يُحِبُّ اللّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوَءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلاَّ مَن ظُلِمَ وَكَانَ اللّهُ سَمِيعا عَلِيما.»(نساء: 148) در برخى از امور، قرآن كريم مجوز بدگويى و پرده‏درى مى‏دهد و اشاره مى‏فرمايد: مگر كسى كه مظلوم واقع شده؛ چنين افراد براى دفاع از خود در برابر ظلم ظالم حق دارند اقدام به شكايت و يا از ظالم انتقاد و افشاگرى نمايند و تا حق خود را نگيرند و دفع ستم ننمايند از پاى ننشينند.46 در آيه‏اى ديگر مى‏فرمايد: «وَالَّذِينَ اتَّخَذُواْ مَسْجِدا ضِرَارا... .»(توبه: 107) در حقيقت، خداوند از طريق وحى توطئه‏هاى منافقان را افشا مى‏كند. همچنين در آيات 64 و 65 سوره «توبه» رازهاى منافقان را فاش مى‏كند. اين آيات و روايات ما را به اين نتيجه مى‏رساند كه يكى از راه‏هاى تضعيف جبهه فتنه‏گران، افشاگرى است كه بايد همواره مورد توجه مؤمنان جامعه باشد.

امام على عليه‏السلام بارها در مقابل فتنه‏گران مى‏ايستاد و به افشاى چهره زشت آنان مى‏پرداخت. اشاره به دو نمونه آن، خالى از فايده نيست.

حضرت على عليه‏السلام در قسمتى از خطبه‏اى مى‏فرمايد: «به خدا سوگند كه طلحه و زبير و پيروانشان، در كارنامه من نه منكرى سراغ دارند كه در برابرش بايستند، و نه در رابطه ميان خود و من پايبند انصافند. اينان جوياى حقى هستند كه خود رهايش كرده‏اند و از خونى دم مى‏زنند كه خود ريخته‏اند. همچنين با كمال وقاحت، انسانى مبرّا و دست پاك، و پيشانى سفيد و دل صاف و طاهر را مجرم و بدكار معرفى مى‏نمايند.»

آيا آنان واقعا على عليه‏السلام را مى‏شناختند و به او تهمت مى‏زدند و او را درباره خون عثمان مجرم قلمداد مى‏كردند؟! اگر اين احتمال صحيح باشد؛ يعنى آنان مى‏دانستند كه على عليه‏السلام كشتن محقرترين جاندار را مخالف ناموس هستى و قانون الهى قلمداد مى‏كرد و محال بود كه چنان امر ناشايستى را مرتكب شود، چگونه به خود اجازه مى‏دادند پاك‏ترين دست چنين جان‏شناس را آلوده به خون عثمان معرفى نمايند؟ در غير اين صورت، بايد دست‏كم يك فرد معمولى را به عنوان شاهد ارائه دهند.47 امام على عليه‏السلام اينچنين به افشاگرى فتنه‏گران مى‏پردازند تا مردمى كه به اشتباه از آنها حمايت مى‏كردند و در دام فتنه آنان گرفتار شده بودند با تشخيص درست نجات يابند و دنيا و آخرت خود را تباه نسازند.

3. ترك رابطه

از شيوه‏هاى مبارزه فرهنگى با منافقان و فتنه‏گران، ترك رابطه با آنان است. حضرت على عليه‏السلامدر خطبه 31 نهج‏البلاغه به اين مطلب اشاره مى‏كنند. ايشان پيش از آغاز جنگ جمل به هنگامى كه ابن‏عباس را به سوى زبير فرستاد و از او دعوت به اطاعت كرد فرمود: با طلحه ملاقات نكن كه اگر ملاقاتش كنى، وى را همچون گاوى خواهى يافت كه شاخ‏هايش اطراف گوش‏هايش پيچ خورده باشد. او بر مركب سركش هوا و هوس سوار مى‏شود و مى‏گويد: مركبى رام است! بلكه با زبير ارتباط بگير كه نرم‏تر است. اگر اهل ايمان رابطه خود را با اهل نفاق قطع كنند و با بى‏اعتنايى با آنان روبه‏رو شوند، بى‏گمان، اين كار آنها را به گوشه انزوا كشانده و از نفوذشان در ديگران جلوگيرى خواهد كرد و در نتيجه، آنان را در نيل به اهدافشان ناكام خواهد گذاشت. شايان ذكر است اين ترك رابطه و عدم مجالست بايد به گونه‏اى باشد كه متوجه شوند به خاطر نفاقشان چنين برخوردى با آنان شده است. در اين صورت است كه ديگران از كار آنان عبرت مى‏گيرند و احيانا موجب بيدارى فطرت خفته فتنه‏گران مى‏شود. قرآن نيز از راه‏هاى مبارزه با جريان نفاق و فتنه را ترك مجالست با آنان دانسته، مى‏فرمايد: «آيا در كتاب الهى اين حكم بر شما منافقان فرستاده شده كه چون آيات خدا را شنيديد، بدان كافر شده، استهزا كنيد. پس (شما مؤمنان) با اين گروه منافق مجالست نكنيد (تا از سخن استهزاى قرآن) در حديثى ديگر داخل شوند، كه شما هم به حقيقت، مانند آنان خواهيد بود و خداوند منافقان را با كافران يكجا در جهنم، جمع خواهد كرد.» (نساء: 140)

در آيه ديگر، قرآن كريم مى‏فرمايد: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ... يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَاما.»(فرقان: 63) از نشانه‏هاى «عبادالرحمن» اين است كه چون جاهلان آنها را مورد خطاب قرار مى‏دهند و به جهل و جدال و سخنان زشت مى‏پردازند، در پاسخ آنها «سلام» مى‏گويند؛ سلامى كه نشانه بى‏اعتنايى توأم با بزرگوارى است نه ناشى از ضعف. سلامِ وداع گفتن با سخنان بى‏رويه آنهاست نه سلامِ تحيت كه نشانه محبت و پيوند و دوستى است.48 سيره معصومان عليهم‏السلام نيز، نسبت به اهل نفاق و جريان فتنه در برخى موارد، ترك معاشرت بوده است. چنان‏كه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله پس‏ازبازگشت‏از تبوك، فرمان‏داد با منافقان‏تارك جبهه و جهاد، معاشرت نكنند.49

4. ملامت و سرزنش

از ديگر شيوه‏هاى مبارزه فرهنگى با نفاق و فتنه‏گرى، ملامت و سرزنش است. زمانى كه بذر نفاق در جان كسى پاشيده شود و از آب لجاجت ريشه بدواند، بى‏شك، شجره عناد خواهد روييد و ميوه تلخ فتنه به ارمغان خواهد آورد. در اين صورت، بر مؤمن راستين است كه تنفر و انزجار خويش را با ملامت و سرزنش منافق فتنه‏گر، اعلام نمايد؛ چنان‏كه امام على عليه‏السلام به اين شيوه عمل مى‏كرد. در ذيل، به دو نمونه از اين برخوردها اشاره مى‏شود:

1. مشاجره‏اى بين امام على عليه‏السلام و عثمان درگرفت. پسر اخنس كه يكى از فتنه‏گران بود به عثمان گفت: «من او را كفايت مى‏كنم.» آن حضرت خطاب به مغيره فرمود: اى فرزند لعنت‏شده دم‏بريده و درخت بى‏شاخ و برگ و ريشه، تو مرا كفايت مى‏كنى؟ به خدا سوگند، كسى را كه تو ياور باشى، خدايش نيرومند نگرداند و آن كسى را كه تو دست گيرى، بر جاى نمى‏ماند. از نزد ما بيرون رو، خدا خير را از تو دور سازد. پس هر چه خواهى تلاش كن، خداوند تو را باقى نگذارد اگر از آنچه مى‏توانى انجام ندهى.»50

2. امام على عليه‏السلام در نامه‏اى خطاب به معاويه كه سرسلسله حزب نفاق و گروه فتنه‏گر بود، وى را مورد سرزنش قرار داده، چنين شلاق ملامت را بر او وارد مى‏سازد: «اى معاويه، از اين كار دست بكش و آماده حساب باش و مهياى حوادثى كه به سراغت مى‏آيد. به گمراهان فرومايه گوش مسپار. اگر چنين نكنى، به تو اعلام مى‏دارم كه در غفلت‏زدگى قرار گرفته‏اى. همانا تو نازپرورده‏اى هستى كه شيطان بر تو حكومت مى‏كند و با تو، به آرزوهايش مى‏رسد و چون روح و خون در سراسر وجودت جريان دارد. اى معاويه، بگو تا بدانم كه شما امويان از چه زمانى، بى‏هيچ سابقه درخشان و شرافت نمايانى، سياست‏مداران ملت و رهبران انقلاب اين امت شده‏ايد؟ بگذريد از آن پيشينه‏ها كه نگون‏بختى مى‏آورد و بايد به خدا پناه برد و من هشدارت مى‏دهم كه همچنان در كژراهه فريب آرزو با دوچهره، راه گذشته را پى گيرى.»51

5. استفاده از سياست احتياط در مقابل فتنه‏گران

از ديگر شيوه‏هاى مبارزه با نفاق و فتنه‏گرى، سياست احتياط است؛ بدين معنا كه ما همواره در رابطه با فتنه‏گران و منافقان، اصل احتياط را رعايت كرده، مواظب آنان باشيم. ضمن زيرنظر گرفتن كارهايشان، از آنان حذر نماييم. حسن ظن بر عملكرد آنان حاكم نسازيم و از ظاهرسازى اين گروه و زبان چاپلوسانه آنها در اشتباه نيفتيم و متوجه اين نكته باشيم كه آنان همانند مار زخمى منتظر فرصتند تا زهر خويش را در پيكره جامعه اسلامى تزريق نمايند. رعايت سياست احتياط مى‏تواند خنثاكننده بسيارى از توطئه‏هاى منافقان و فتنه‏گران باشد. قرآن نيز اين سياست را مورد تأكيد قرار داده و مى‏فرمايد: «هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ»(منافقون: 4)؛ منافقان دشمن هستند، از ايشان بر حذر باش. خدا ايشان را بكشد. چقدر از حق روى گردانند. بعضى از مفسّران در ذيل اين قسمت از آيه فرموده‏اند: «در حقيقت، دشمن تو و مؤمنان مى‏باشند (هُمُ العَدوُّ)، پس احتياط و دورى از ايشان به اينكه آنها را بر سرّ و راز خود آگاه كن (فَاحذَرهُم).» و برخى اين‏گونه تفسير نموده‏اند: «ايشان دشمنان كاملند تو را و همه مؤمنان را، پس حذر كن از مكر ايشان و به ظاهر حال ايشان ايمن مباش.» و امام على عليه‏السلام درباره لزوم رعايت حذر و احتياط در رابطه با اهل نفاق و دشمنان مكار و فتنه‏گر، سفارش مى‏كند: «از دشمن مخفى (مانند منافقان) بيش از دشمن آشكار بر حذر باش.»52

نتيجه‏گيرى

در اين پژوهش، ويژگى‏هاى افراد داخلى جامعه اسلامى كه به گروه‏هاى در تقابل با فتنه تقسيم مى‏شوند و راه‏هاى تقويت و ايمن‏سازى جامعه در مقابل فتنه‏گران ارائه شد؛ از جمله: تقوا كه هم در قرآن كريم و هم در نهج‏البلاغه به آن تأكيد فراوان شده و از بهترين راه‏هاى برون‏رفت جامعه اسلامى از فتنه‏هاست؛ تمسّك به قرآن كه بهترين هدايتگر در گمراهى‏ها و تاريكى‏هاى فتنه‏انگيز است؛ پيروى از اهل‏بيت عليهم‏السلامبه عنوان راه ورود به قرآن و فهم آن؛ بصيرت و هشيارى كه يكى از راه‏هاى نجات است؛ پيروى از رهبران خردمند به عنوان يكى از راه‏هاى نجات از فتنه؛ پرهيز از مستى‏هاى نعمت كه خود باعث طغيان جامعه مى‏شود؛ و عدم ورود ناآگاهانه در فتنه‏ها كه با فريب و تبليغات دشمن انجام مى‏شود.

همچنين نحوه تضعيف موقعيت فتنه‏گران در جامعه اسلامى نيز بيان شد؛ از جمله:

1. تذكرات روشنگرانه كه از اغفال مردم با تبليغات دشمن جلوگيرى شود؛

2. افشاى چهره نفاق براى شناخته‏شدن ماهيت فتنه و نفاق؛

3. ترك رابطه با افراد فتنه‏گر؛

4. ملامت و سرزنش فتنه‏گران؛

5. استفاده از سياست احتياط در مقابل فتنه‏گران و عدم حسن ظن به عملكرد آنها و تلاش براى فريب نخوردن در برابر ظاهرسازى آنان.

... منابع

ـ نهج‏البلاغه، ترجمه محمد دشتى، قم، مشهور، 1379.

ـ آقابخشى، على و مينو افشارى‏راد، فرهنگ علوم سياسى، تهران، چاپار، 1379.

ـ ابن‏اثير، عزالدين على، الكامل، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خليلى، تهران، مؤسسه مطبوعات علمى، 1371.

ـ انورى، حسن، فرهنگ بزرگ سخن، تهران، سخن، 1381.

ـ تميمى آمدى، عبدالواحدبن محمد، غررالحكم و دررالكلم، قم، دفتر تبليغات اسلامى، 1366.

ـ جعفرى، محمدتقى، شرح و تفسير نهج‏البلاغه، چ هفتم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، 1376.

ـ حلّى، ابن‏ادريس، السرائر، چ دوم، قم، جامعه مدرسين، 1411ق.

ـ دينورى، ابن‏قتيه، امامت و سياست، ترجمه سيدناصر طباطبائى، تهران، ققنوس، 1380.

ـ راغب اصفهانى، حسين‏بن محمد، مفردات الفاظ‏القرآن، دمشق، دارالعلم، 1412ق.

ـ شهرانى، ميرزاابوالحسن، دائره‏المعارف قرآن، تهران، كتابفروشى اسلاميه، 1389ق.

ـ طبرسى، فضل‏بن حسن، مجمع‏البيان، ترجمه مترجمان، تهران، فراهانى، 1360.

ـ عميد، حسن، فرهنگ فارسى عميد، بى‏جا، بى‏نا، 1362.

ـ فراهيدى، خليل‏بن احمد، العين، چ دوم، بى‏جا، دارالهجره، 1410ق.

ـ كلينى، محمدبن يعقوب، اصول كافى، چ چهاردهم، قم، قائم آل‏محمد، 1387.

ـ گلپايگانى، محمدوحيد، تاريخ فخرى، چ دوم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، 1360.

ـ مصطفوى، حسن، التحقيق فى كلمات‏القرآن، بى‏جا، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، 1368.

ـ مطهّرى، مرتضى، جاذبه و دافعه على عليه‏السلام، چ چهاردهم، تهران، صدرا، 1372.

ـ مكارم شيرازى، ناصر و ديگران، تفسير نمونه، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1383.

ـ موسوى خمينى، سيدروح‏اللّه، چهل حديث، چ يازدهم، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، بى‏تا.

\* استاديار گروه قرآن و حديث دانشگاه اراك.

\*\* كارشناس ارشد علوم قرآن و حديث، دانشگاه اراك. دريافت: 23/2/90 ـ پذيرش: 16/6/90.

hasanigh@yahoo.com

1ـ خليل‏بن احمد فراهيدى، العين، ص 127.

2ـ حسين‏بن محمد راغب اصفهانى، المفردات، ص 623.

3ـ حسن مصطفوى، التحقيق فى كلمات القرآن‏الكريم، ص 24.

4ـ همان.

5ـ ميرزا ابوالحسن شهرانى، دائره‏المعارف قرآن.

6ـ حسن عميد، فرهنگ فارسى عميد، حرف «فاء».

7ـ حسن انورى، فرهنگ بزرگ سخن، ج 6، ص 5263.

8ـ على آقابخشى و مينو افشارى‏راد، فرهنگ علوم سياسى، ص 296.

9ـ مرتضى مطهّرى، جاذبه و دافعه على عليه‏السلام، ص 166.

10ـ نهج‏البلاغه، ترجمه محمد دشتى، خ 104، ص 193.

11ـ محمدتقى جعفرى، شرح و تفسير نهج‏البلاغه، ج 9، خ 38، ص 202.

12ـ همان، ص 200.

13ـ همان، ص 201.

14ـ همان.

15ـ محمدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 1، ص 225.

16ـ محمدتقى جعفرى، همان، ج 9، ص 202.

17ـ همان، خ 238، ص 475.

18ـ ابن قتيبه دينورى، امامت و سياست، ترجمه سيدناصر طباطبايى، ص 124.

19ـ محمدوحيد گلپايگانى، تاريخ فخرى، ص 118.

20ـ ابن‏قتيبه دينورى، همان، ص 124.

21ـ نهج‏البلاغه، خ 50، ص 103.

22ـ عبدالواحدبن محمد تميمى آمدى، غررالحكم و دررالكلم، ج 1، ص 306.

23ـ همان، ج 1، ص 351.

24ـ نهج‏البلاغه، خ 183، ص 353.

25ـ همان، خ 16، ص 59.

26ـ همان، خ 183، ص 353.

27ـ همان، خ 176، ص 333.

28ـ همان، خ 189، ص 414.

29ـ همان، خ 75، ص 125.

30ـ همان، خ 154، ص 285.

31ـ محمدبن يعقوب كلينى، اصول كافى، ج 4، ص 114.

32ـ نهج‏البلاغه، خ 5، ص 51.

33ـ ابن‏ادريس الحلى، السرائر، ص 679.

34ـ نهج‏البلاغه، خ 239، ص 475.

35ـ همان، خ 87، ص 149.

36ـ همان، خ 151، ص 279.

37ـ همان، خ 93، ص 173.

38ـ همان، نامه 1، ص 481.

39ـ ابن قتيبه دينورى، همان، ص 159.

40ـ نهج‏البلاغه، خ 25، ص 73.

41ـ همان، خ 173، ص 329.

42ـ همان، خ 151، ص 277.

43ـ امام خمينى، چهل حديث، ص 120.

44ـ نهج‏البلاغه، خ 151، ص 279.

45ـ همان، حكمت 31، ص 629.

46ـ ناصر مكارم شيرازى و همكاران، تفسير نمونه، ج 4، ص 184.

47ـ محمدتقى جعفرى، همان، ص 285، خ 137.

48ـ ناصر مكارم شيرازى، همان، ج 15، ص 150.

49ـ عزالدين على ابن اثير، الكامل، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خليلى، ج 7، ص 342.

50ـ نهج‏البلاغه، خ 135، ص 255.

51ـ همان، نامه 10، ص 491.

52ـ فضل‏بن حسن طبرسى، مجمع‏البيان، ترجمه مترجمان، ج 25، ص 39.